



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حم (۱) وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴) أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُخَيِّئُ وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۸) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱)﴾

علم بالغلبة، علت نام‌گذاری این سوره به «دخان»

سوره مبارکه «دُخان» که با ﴿حم﴾ شروع می‌شود، مانند سایر «حوامیم»<sup>۱</sup> هفت‌گانه در مکه نازل شد و خطوط کلی آنها هم اصول دین است و تأکید آنها بر مسئله وحی و نبوت است. نظر شریف مرحوم شیخ طوسی در تبیان این است که «أَقْوَى الْوُجُوهُ»<sup>۲</sup> این است که ﴿حم﴾ برای این سوره اسم است؛ در حالی که این سوره به نام سوره «دُخان» معروف است. مستحضرید که اکثر اسمای سوره از باب «عَلَمُ بِالْغَلْبَةِ» است؛ البته سوره‌هایی هم که در نصوص و روایات اسم آنها آمده است؛ مثل «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ» و «یس» و مانند آن حساب جدایی دارند؛ اما

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فُصِّلَتْ، شوری، زُخْرُف، دُخان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یک‌جا دانسته‌اند.

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۲۳؛ «الناس فيه و ان أقوى الوجوه انه اسم للسورة».

سایر سُور از باب «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» است؛ لذا شما تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال یا هزار سال است، می‌بینید که دارند: «مِنَ السُّورَةِ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ»<sup>۱</sup> نه «فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ». حرف‌هایی که مرحوم سید رضی<sup>۲</sup> دارد یا دیگران دارند، آنها می‌گفتند: «مِنَ السُّورَةِ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْأَنْعَامُ»، نه سوره «انعام»! بعد کم‌کم «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» شد، وگرنه این همه معارف در سوره مبارکه «انعام» هست، این سوره به نام «انعام» نامیده بشود یا این سوره به نام «بقره» نامیده بشود، چنین وجه روشنی ندارد. بنابراین آن سوره‌هایی که در روایات آمده است مثل «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»<sup>۳</sup> یا سوره «یس» یا سوره‌هایی که در نصوص آمده است، آنها نام آن سوره است؛ اما سوره‌های دیگر اینها معمولاً «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» است و کتاب‌های تفسیری سابق نمی‌گفتند «فِي السُّورَةِ الْأَنْعَامُ»، می‌گفتند «مِنَ السُّورَةِ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْأَنْعَامُ» یا «مِنَ السُّورَةِ الَّتِي يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ» که کم‌کم «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» شد. فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان این است که «أَقْوَى الْوُجُوهُ» درباره این حروف مقطعه - حوامیم - این است که اسم این سوره است، پس اگر این سوره به عنوان سوره «دُخَان» نامیده شد، گرچه ممکن است یک سوره چند اسم داشته باشد، ولی ظاهراً از باب «عَلَّمَ بِالْعَلْبَةِ» است.

### نزول اجمالی و تفصیلی راه حل جمع بین نزول دفعی و تدریجی

مطلب دیگر آن است که خدا به «کتاب مبین» سوگند یاد کرد که من این را در «لیله مبارکه» نازل کردم؛ آیاتی که درباره نزول قرآن کریم است - همان‌طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید - گاهی ماه نزول را مشخص کرد: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»<sup>۴</sup>؛ گاهی اصل لیله پُر برکت را مشخص کرد، مثل همین سوره «دُخَان»

۱. تفسیر التستری، ص ۲۵؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۱۸؛ الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲. تلخیص البیان، ص ۱۳۶.

۳. فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۰۲؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص ۴۲۴.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

که فرمود: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾؛ گاهی هم آن لیلۀ مبارکه را مشخص می‌کند؛ مثل اینکه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾<sup>۱</sup>، هیچ‌کدام از این آیات در شب قدر نازل نشد؛ یعنی این سوره مبارکه «دُخان» یا آن سوره مبارکه «بقره» که «بقره» در مدینه نازل شد و این در مکه نازل شد، هیچ‌کدام از اینها در شب قدر نازل نشدند؛ ولی در همه اینها هست که ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، معلوم می‌شود نزولی هست که در شب قدر واقع شده و با این تفصیل هم می‌تواند هماهنگ باشد. اگر همه اینها در شب قدر نازل شده بود، دیگر توجیهی نمی‌خواست؛ اما این سوره‌ها در شب قدر نازل نشد، ولی این آیات می‌فرمایند که خدا قرآن را در شب قدر نازل کرده است. معلوم می‌شود یک نزول است که مربوط به شب قدر است و یک نزول است که در طی این ۲۳ سال است.

بیان نورانی امام سجاد (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در این دعای پایانی قرآن کریم را ملاحظه بفرمایید؛ دعای ۴۲ صحیفه سجادیه مربوط به دعای ختم قرآن است که بسیاری از مطالب عمیق مخصوصاً هنگام مرگ، فرشته چگونه ظاهر می‌شود، از کجا ظاهر می‌شود، چگونه «مِنْ وَرَاءِ الْغَيْبِ» از حجاب غیب ظهور می‌کند، اینها در همین دعای ۴۲ هست. در دعای ۴۲ که مربوط به ختم قرآن است، این جمله‌های نورانی آمده: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَمَّلًا وَآلَهُمَّتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ»، این بیان نورانی نشان می‌دهد که قرآن به طور اجمال یک بار بر حضرت نازل شد و علم عجایب آن را ذات اقدس الهی الهام کرد، بعد مرحله تکمیل و تفصیل ارائه شد. اجمال هم همان‌طوری که در جلسه قبل ملاحظه فرمودید، اجمال قرآنی غیر از اجمالی است که در اصول مطرح است. در علم اصول ما به علمی می‌گوییم علم اجمالی که از یک علم تفصیلی و دو جهل تشکیل شده باشد. اگر ما علم داریم که قطره‌ای «بأحد الكأسين» اصابت کرده است، «هاهنا أمورٌ ثلاثة»: یک علم تفصیلی داریم که اصل وقوع قطره دم

۱. سوره قدر، آیه ۱.

است، یک جهل داریم نسبت به این کاسه دست راست و یک جهل هم داریم نسبت به کاسه دست چپ، آن علم تفصیلی همراه با این دو جهل که کنار هم بیایند، می شود علم اجمالی که در اصول مطرح است. اما علم اجمالی که در بحث های تفسیری و علوم دیگر مطرح است، یک حقیقت بسیط نوری است که منشأ کثرت است؛ از باب تشبیه معقول به محسوس، به همین ملکه اجتهاد صاحب جواهر و آن جهل جلد جواهر مثال زده شد؛ مرحوم صاحب جواهر یک ملکه نوری اجتهادی دارد به نام اجتهاد مطلق که از سنخ مفهوم و لفظ نیست، حقیقت نوری است: «الْعِلْمُ نُورٌ»<sup>۱</sup> که در قلب مطهر اوست و از آن ملکه اجتهادی است که این جهل جلد نشأت گرفته است و این ملکه اجتهادی همان عصاره جهل جلد است و بیگانه نیست، منتها آن می شود «مُجَمَّل» و این جهل جلد می شود «مفصل»؛ اما اجمالی که آن جا هست، از سنخ علم اجمالی اصول نیست و این جا هم که فرمود «مُجَمَّلاً» نازل کردید و بعد تکمیل کردید، این اجمال و تفصیل، اجمال و تکمیل، می تواند همان دفعی و تدریجی را برساند که یکجا تمام حقایق بر حضرت نازل شد، بعد به تفصیل در طی ۲۳ سال بیان شده است و این در صورتی است که لازمه بعثت این نباشد که مقداری از قرآن نازل شده باشد. اگر تلازمی بین آغاز بعثت و نزول قرآن نباشد، در ۲۷ رجب به حضرت اعلام شده است - فرشته آمده است - که تو رسول هستی و برای او هم «بیین» بود و هیچ تردیدی هم نبود، چون مثل روز برای حضرت روشن بود که رسالت برای اوست؛ اما اگر در آغاز بعثت، یعنی در همان ۲۷ رجب مقداری از آیات مثل اوایل سوره مبارکه «علق» نازل شده باشد، این هم قابل جمع است، چون کل سوره «علق» در اوّل بعثت نازل نشد، همین چند آیه اول سوره «علق» نازل شده است؛ این چند آیه نازل شده، بعد در لیلۀ مبارکه قدر همه قرآن اجمالاً به همین معنا برای حضرت روشن شد، بعد تفصیل آن سوره به سوره و آیه به آیه در طی ۲۳ سال آمده است؛ این تفصیل برای آن است که آیه یک شأن نزولی دارد، یک کسی سؤالی کرده و

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶؛ «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدَرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ».

حضرت منتظر است که وحی نازل بشود تا تکلیف روشن بشود، مثل ﴿يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمَا﴾<sup>۱</sup> و امثال آن. این بیان می‌تواند جمعی باشد بین این نحوه نزول دفعی و نزول تدریجی.

پرسش: ... هر وقتی که سؤال می‌کنند باید پاسخ بدهد!

پاسخ: اگر در همان‌جا نوشته باشد که هر چیزی فرصتی دارد و ما یک قضا و قدری داریم، فرمود: ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾، این ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ هم در همان متن قانون هست؛ فرمود که تفریق، تفصیل، تکمیل، و جداکردن‌ها را در طی این ۲۳ سال منتظر باش تا ما بگوییم: ﴿لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ﴾<sup>۲</sup> ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾<sup>۳</sup> تا ما تفصیلاً بگوییم و به تو اعلام کنیم. پس خود همین حقیقت در آن متن اجمالی آمده، اگر همین حقیقت در آن متن اجمالی آمده، حضرت منتظر است تا ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ باشد.

تبیین معنای قضا و قدر الهی و رابطه آن با جریان نزول قرآن

مطلب بعدی آن است که ما یک قضا داریم و یک قدر؛ قضای الهی یک اصل کلی است؛ مثل ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>۴</sup> این یک قضای الهی است؛ اما قدری داریم که مربوط به تک‌تک افراد در زمان و زمین است که ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾<sup>۵</sup>، این ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾<sup>۶</sup> یک اصل کلی است و شامل همه این قدرهاست، آن قدر و اندازه معین به تدریج نازل می‌شود که ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾، تفریق، تکمیل تفصیل و جدا کردن این است. در همان مرحله اجمال و اصل کلی آمده است که تکمیل اینها، تفصیل اینها و تفریق

۱. سوره مجادله، آیه ۱.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۳. سوره قیامت، آیه ۱۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

۵. سوره اعراف، آیه ۳۴.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵.

اینها مربوط به زمان و زمین خاص است که هر وقت آمده تو اعلام بکن. ما قَدَری داریم که زید در چه زمانی می‌میرد که قابل تغییر هم هست و قضایی هم داریم که قابل تغییر نیست؛ قضایی که قابل تغییر نیست، این است که ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾، کسی که نمیرد در عالم نیست؛ اما برای زید مشخص شد که مثلاً فلان مقدار عمر دارد، اگر صله رحم کند و بهداشت را رعایت کند و اگر صله رحم نکند، صدقه ندهد و بهداشت را رعایت نکند و مانند آن عمر او کم می‌شود؛ ابهامی نزد خدا نیست، زیرا خدا می‌داند که زید به سوء اختیار خود بیراهه می‌رود، یا به حُسن اختیار خود در راه است، زید کدام راه را انتخاب می‌کند و پایان آن چیست «عِنْدَ اللَّهِ» معلوم است؛ لذا ﴿أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾.

پرسش: می‌گویند مثلاً معنای قَدَر این است که کسی پنجاه سال عمر کرده و قضا یعنی پنجاه سال تمام شده است.

پاسخ: نه، هر دو که یکی شد! قضا یک امر کلی است که تغییرپذیر نیست، فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ این قضای الهی است و این اصل کلی است؛ اما قَدَر که ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾<sup>۱</sup> ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>۲</sup> این گونه از آیات نشان می‌دهد که هر کسی اندازه‌ای دارد؛ منتها یک اجل مقضی دارد، یک اجل قَدَری دارد و یک اجل مسمی؛ اجلی که قَدَر هست، یعنی برای فلان شخص فلان مقدار هست، اگر رعایت بهداشت و صدقه و صله رحم را بکند و اگر اینها را رعایت نکند عمر کمتری دارد؛ اما ابهام در عالم نیست، خدا می‌داند این شخص به حُسن اختیار خود راه صحیح را می‌رود و عمر طولانی دارد یا فلان شخص به سوء اختیار خود راه صحیح را نمی‌رود و عمر کمتری دارد؛ لذا فرمود: ﴿وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾، آن‌جا هیچ ابهامی در کار نیست! پس یک قضا

۱. سوره قمر، آیه ۴۹.

۲. سوره رعد، آیه ۸.

هست، یک قَدَر هست، یک دو راهه بودن هست، یک اختیار هست و سرانجام چه می‌شود را هم خدا می‌داند؛

اینکه می‌گویند گاهی «بداء»<sup>۱</sup> هست و گاهی «بداء» نیست، باید در همین محدوده‌ها ترجمه بشود. در جریان قرآن

هم همین‌طور است؛ قرآن قضایی دارد و قَدَری؛ قضای قرآن همان علم اجمالی، علم لدنی و علم کلی است به همه

این قرآن و قَدَری هم دارد که ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾، در همان قضا هم تثبیت شده است که تا فلان فرصت

نرسد و باز نشود شما اعلام نکنید؛ این است که وجود مبارک حضرت منتظر است که وحی بیاید، جواب آن سؤال

از «روح»<sup>۲</sup> یا سؤال از «أَهْلَةٌ»<sup>۳</sup> را دریافت بکند و بعد به جامعه ابلاغ بکند. ﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾؛ به همین «کتاب

مُبین» قَسَم خورده است که ما آن را در «لَیْلَةُ مَبَارَكَةٍ» نازل کردیم.

پرسش: آیا نمی‌شود این «کتاب مُبِین» را فقط به سوره «دُخَان» اشاعه بدهیم؟ چون پیامبر ۲۲ شب قدر داشته

است.

پاسخ: بله، آنها قَدَرهای متفرّع بر این بودند، ﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ ظاهرش «الف و لام» آن «الف و لام» عهد

ذکر و ذهن و مانند اینهاست؛ یعنی همین قرآن کریم.

پرسش: ... این کتاب و این نوشته است؟

پاسخ: بله، غرض این است که این قرآن به صورت «کتاب مبین» مورد سوگند است.

پرسش: بعد از پیامبر این کتاب که جمع نبوده است؟

پاسخ: نه، کتاب جمع بود؛ منتها یکجا نبوده! یعنی تمام سُور و آیات همه مشخص بود، منتها ی‌جا صحافی نشده

بود.

۱. بداء در مورد خداوند، بدون اینکه مستلزم عجز و تغییر اراده از روی جهل و عجز باشد به کار می‌رود و در نتیجه بداء در اصطلاح اعتقادی به این معناست که خداوند اموری که نزد بندگان مجهول بوده را ظاهر می‌کند.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ﴾

پرسش: این ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ سوره «دُخان» اشاره دارد که یکی از شب های قدر... .

پاسخ: در حالی که این چنین نیست که مثلاً این در شب قدر نازل شده باشد یا آن بخش سوره مبارکه «بقره»

در شب قدر نازل شده باشد؛ همه اینها باید در شب قدر نازل شده باشد، در حالی که این چنین نیست!

پرسش: کدام شب قدر بوده است.

پاسخ: ۲۲ بار که قرآن نازل نشد! همه اینها هم که در شب قدر نازل نشدند؛ مثلاً این یکی در مکه و در شب

قدر نازل شده باشد یا آن یکی در مدینه نازل شده باشد. اینها می فرمایند که کل قرآن را ما در شب قدر نازل

کردیم، اگر اینها در شب قدر نازل شده باشد، اینها که درباره خصوص این آیه ندارد، بلکه درباره کل «کتاب مبین»

دارد؛ دارد که «کتاب مبین» در شب قدر نازل شد، در حالی که «کتاب مبین» در طی ۲۳ سال نازل شد. برخی ها

گفتند که این «کتاب مبین» مطلق کتاب های آسمانی است، از کتابی که بر وجود مبارک نوح بود تا وجود مبارک

عیسی؛ البته اثبات آن آسان نیست.

### اثبات نزول قرآن در «شب قدر» بوسیله سه طایفه از آیات

اما این مطلبی که در بحث قبل گفته شد که قَسَم خدا به «بَیِّنَه» است، نه در قبال «بَیِّنَه»، با خود همین آیات

روشن می شود؛ یعنی خدا وقتی به چیزی قَسَم می خورد، سوگند خدا در مقابل «بَیِّنَه» نیست، بلکه به خود «بَیِّنَه»

است! قَسَم ها در محاکم قضایی مقابل «بَیِّنَه» است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَكْرَهُ»<sup>۱</sup> یا «عَلَى

الْمُنْكَر»<sup>۲</sup>، اما خدا که قَسَم می خورد به خود «بَیِّنَه» قَسَم می خورد؛ لذا وقتی به خود قرآن شما مراجعه بکنید،

می بینید ثابت می کند که قرآن در «لیلَه قدر» نازل شده است، در این قَسَم می فرماید که قَسَم به قرآن که ما آن را

۱. عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. رک: مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۶.



در «لیله قدر» نازل کردیم! وقتی به خود قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که شفاف سه طایفه از آیات است که وقتی کنار هم بگذاریم، روشن می‌شود که قرآن در «لیله قدر» نازل شده است؛ یک طایفه در سوره مبارکه «بقره» است که فرمود: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾، یک طایفه همین سوره مبارکه «دُخان» است که دارد: ﴿فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾، یک طایفه همان سوره مبارکه «قدر» است که ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾. خود قرآن دلیل است بر اینکه در لیله قدر نازل شده است، آن وقت خدا به این دلیل قسم می‌خورد و می‌گوید به این قرآن قسم ما آن را در لیله قدر نازل کردیم، وقتی به خود قرآن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که برابر این سه طایفه قرآن در لیله قدر نازل شده است. حرفی که فخر رازی<sup>۱</sup> نقل کردند، احتمال اینکه «کتاب مبین» سایر کتاب‌ها باشد ضعیف است؛ البته در روایات ما هست که همه یا غالب کتاب‌های انبیا (علیهم‌السلام) در ماه مبارک رمضان نازل شده است.

### وجود شب قدر قبل از اسلام و عظمت یافتن آن پس از نزول قرآن

مطلب دیگر این است که ماه مبارک رمضان قبلاً هم بود، لیله قدر هم قبلاً هم بود، برای اینکه مقدرات الهی از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بعد که تنظیم نشده است، خدا به وسیله مأموران خود که مدبران امر هستند عالم را دارد اداره می‌کند؛ قضایی دارد، قدری دارد، هر کسی عمری دارد، رزقی دارد، تلاش و کوششی دارد. این مقدرات سالانه در لیله قدر مشخص می‌شد، این طور نیست که این جزء ره‌آورد های اسلام باشد! قضای الهی همیشه بوده، قدر الهی همیشه بوده، مقدرات همیشه بوده، حالا چه وقت و چگونه تنظیم می‌شد، ممکن است به وسیله آمدن حضرت عوض شده باشد؛ ولی اگر در زمانی یا زمینی برکت پیدا کرد و مبارک شد به اعتبار آن مُتَزَمِّن و متمکن است، چون خود بدنه زمان جزیی از این حرکت است و فخری برای جزیی از اجزا نیست، چه اینکه مکان هم همین طور است؛ اگر حادثه‌ای در زمانی رخ داد، یا موجودی در مکانی به سر بُرد، آن مکان

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۵۱؛ «الثالث: أنه وصفه بكونه كتاباً و الكتاب مشتق من الجمع فمعناه أنه مجموع و المجموع محل تصرف الغير...».

می شود «بَلَدِ آمین» که فرمود: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ \* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»<sup>۱</sup> و وجود مبارک حضرت بود که آن سرزمین را منشأ برکت کرد، یا اگر به «لیله قدر» سوگند یاد می شود، به مناسبت آن نزول ملائکه است، به وسیله تفریق امر است و مخصوصاً در اسلام به وسیله نزول قرآن کریم است؛ اما ما بگوییم مثلاً «لیله قدر» قبلاً نبود، مقدّرات الهی که بود! قضای الهی که بود! قدر الهی که بود! در یک وقت سرانجام آن قضا به قدر تبدیل می شد. اثبات اینکه ما قبلاً «لیله قدر» نداشتیم کار آسانی نیست. در قبل «لیله قدر» بود، ولی عظمت «لیله قدر» به این است که خدای سبحان این مقدّرات را در آن زمان به قدر می رساند و تفریق می کند: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» در این فرصت مناسب قرآن نازل شده؛ مثل اینکه سرزمین مکه قبل از وجود مبارک حضرت برکتی داشت، چون خلیل حق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) آمده و کعبه ای را ساخته و خصیصه ای برای این سرزمین پیدا شد، بعد وجود مبارک حضرت از همین سرزمین ظهور کرد، قرآن در همین سرزمین به عنوان زمین وحی نازل شد و مانند آن. بنابراین «لیله قدر» ظاهراً قبلاً بود و برکاتی هم داشت.

پرسش: پس چرا می فرمایند: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»؟<sup>۲</sup>

پاسخ: بله، از این به بعد عظیم شد، این «لیله قدر» همان لیلۀ مبارکه بود، خصوصیتی که در اثر نزول قرآن کریم برای اسلام پیدا شد، از این به بعد خصیصه های برتری پیدا کرد؛ مثل اینکه سرزمین مکه خصوصیتی داشت؛ اما با آمدن اسلام این خصوصیت ویژه را پیدا کرد که در تمام کره زمین، هیچ سرزمینی مثل مکه نیست. در سرزمین دیگر در طول ایام سال هر کس بخواهد برود آزاد است؛ ولی در این سرزمین هر کسی بخواهد برود باید احرام ببندد و برود؛ اینها جزء خصیصه هایی است که بعد از اسلام آمده است. بله، به وسیله قرآن کریم و نورانیت حضرت و اهل

۱. سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره قدر، آیه ۳.

بیت این خصیصه را ممکن است داشته باشد؛ ولی در هر حال قضا بوده، قَدَر بوده، تقدیر امور و تدبیر امور بوده است و در شبی یا روزی در طی سال، این امور تقدیر می‌شد، این ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ نمی‌تواند خصیصهٔ اسلام باشد. قبلاً جوامع بشری را خدا چگونه اداره می‌کرد؟ این قضا که بود، این قدر که بود، این مقدرات که بود، این مدبّرات که بودند، به هر حال بشر را ذات اقدس الهی با راهنمایی که می‌کرد، به وسیله انبیا هدایت می‌کرد.

پرسش: نزول دفعی یک بار اتفاق افتاد یا ... .

### عدم دلیل به انحصار، نزول دفعی قرآن کریم

پاسخ: نزول دفعی یک بار اتفاق می‌افتد، منتها حضرت؛ گاهی به معراج می‌رود ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾<sup>۱</sup> که آن‌جا می‌بیند و گاهی در «لیلهٔ قدر» حادثه‌ای پیش می‌آید، قدر متیقّن آن یک بار هست؛ حالا ممکن است که بیش از یک بار باشد، ما دلیلی بر انحصار نداریم؛ ولی این مقدار هست که در معراج یک بار بود و در نزول قرآن کریم یک بار، پس این دو بار هست، اما دلیلی بر نفی نداریم که تکرار شده باشد.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ﴾، شاید ده - بیست روایت ذیل همین آیه آمده که ملاحظه بفرمایید. روایتی از وجود مبارک امام باقر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) آمده، آنها را به همین بیان تطبیق فرمودند که «لیلهٔ مبارکه» همان «لیلهٔ قدر» است.<sup>۲</sup> آن‌که در تفسیر علی بن ابراهیم هست و برخی از روایات جمع کردند که در «لیلهٔ قدر» قرآن از مقام عالی خود به «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» آمده است و در طی ۲۳ سال بر حضرت نازل شد.<sup>۳</sup> این ممکن است یکی از احتمالات

۱. سوره نجم، آیه ۸.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۸: «أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ﴾ قَالَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ...».

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۰: «یعنی القرآن ﴿فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيهَا إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ جُمْلَةً وَاحِدَةً ثُمَّ نَزَلَ مِنَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي طُولٍ [ثَلَاثٍ وَ] عَشْرِينَ سَنَةً».

باشد، ولی در آیاتی که دارد ما قرآن را نازل کردیم، تعلیل می‌کند که ﴿كُنَّا مُنْزِلِينَ﴾<sup>۱</sup> ما برای «تبشیر» و «إنذار» نازل کردیم.

پرسش: ...

پاسخ: بله، قرآن اگر در «لَیْلَهُ قَدَر» در «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» نازل شده باشد، آن نمی‌تواند مُبَشِّر باشد، نمی‌تواند مُنْذِر باشد، نمی‌تواند هادی باشد؛ پس نزولی هست که «إنذار» و «تبشیر» و «هدایت» را به همراه دارد، مگر اینکه ما بگوییم در «لَیْلَهُ قَدَر» در مسیر نزول به «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» آمده و از آن جا به قلب حضرت نازل شده است، این قابل فهم هست.

پرسش: اگر نزول دفعی قبل از بعثت واقع شده باشد بُعدی دارد؟

پاسخ: بله بُعد دارد، قبل از بعثت بر چه کسی نازل شده؟

عدم هماهنگی نزول قرآن بر بیت المعمور با آیات دیگر قرآن

پرسش: بر پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؟

پاسخ: بر پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بعد از بعثت بود، خود آمدن قرآن بعثت است، وحی بر پیغمبر نازل می‌شود. منظور آن است که احتمال نازل شدن قرآن به «الْبَيْتُ الْمَعْمُور»، ممکن است که در بین راه آن جا نازل شده باشد، بله آن جا هیچ استبعادی ندارد؛ ولی آن جا نازل شده باشد، مانده باشد و طی ۲۳ آمده باشد، این با این آیاتی که دارد ما قرآن را نازل کردیم، ما مُنْذِریم و ما مُبَشِّریم با آنها هماهنگ نیست. قرآنی که در «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» می‌ماند، «إنذار» و «تبشیر»ی ندارد و اما قرآنی که از آن جا عبور می‌کند، بله می‌تواند. مستحضرید که ذات اقدس الهی فرمود من قرآن را با اسکورت ویژه فرستادم! یعنی از آن مبدأ عالی تا قلب مطهر حضرت دو

۱. سوره یس، آیه ۲۸.

طرف آن مصون بود، فرمود: ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾<sup>۱</sup>، تمام فرشتگان که «کریم»، «بار» و «معصوم» هستند، به دست اینها من دادم تا بیاورند، آن وقت ﴿فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ﴾<sup>۲</sup>؛ فرمود من اسکورت و حافظ در جلو، دنبال، طرف راست و طرف چپ قرار دادم که شیطنت به هیچ وجه نفوذ نکند! شیطان، ابلیس در هر مرحله‌ای که باشد و بخواهد با فرشته‌ها تماس بگیرد، چیزی را کم کند و چیزی را زیاد بکند این ممکن نیست، فرمود: ﴿يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾؛ ما رصد، کمین، محافظ، نگهبان و نگهدار فرستادیم، چه در جلو و چه در دنبال، ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾؛ نه اینها کم و زیاد می‌کنند و نه بیگانه می‌تواند نفوذ بکند، چون مستحضرید که اگر ابلیس در مقام بالا حضور نداشته باشد، در مقامات پایین‌تر با فرشته‌ها می‌تواند مطالب را کم و زیاد کند، فرمود این را در محفظه امن فرستادیم: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾<sup>۳</sup>. بنابراین، این روایت که دارد قرآن در «لیله قدر» به «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» نازل شد، بعد در طی ۲۳ سال تدریجاً نازل شد، این با درک فعلی ما هماهنگ نیست و علم آن به اهل آن برمی‌گردد، برای اینکه در کنار آن آمده است ما قرآن را برای «إنذار» و «تعلیم» و «هدایت» و «تبشیر» نازل کردیم، قرآنی که می‌آید تا «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» می‌ماند، چگونه می‌تواند عامل «إنذار» و «تبشیر» برای جامعه باشد؟

پرسش: ... در «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» به پیامبر نازل شده باشد.

پاسخ: اگر این باشد که با روایت هماهنگ نیست. اگر این باشد درست است؛ ولی در روایت دارد که - این روایتی که تفسیر علی بن ابراهیم قمی است - این در «لیله قدر» به «الْبَيْتُ الْمَعْمُور» آمد، آن وقت در طی ۲۳ سال برای حضرت نازل شده است.

۱. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. سوره جن، آیات ۲۷ و ۲۸.

۳. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

پرسش: نزول دفعی هم در قالب لفظی بود؟

پاسخ: چرا! آن جا ممکن است؛ منتها علم کلی حضرت - کلی سِعی<sup>۱</sup> نه کلی مفهومی - به همه تعلق گرفته باشد، آن ممکن است؛ ولی بهترین مثال همان مثال اجتهاد است و کتاب‌هایی که نوشته می‌شود، آن جا ملکه علمی و ملکه نوری است، تفصیلی در کار نیست. این بیان نورانی امام سجاد در دعای ختم قرآن که فرمود: «أُنزِلَتْهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَمَّلًا»، بعد «أَلْهَمْتُهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا»، بعد «وَرَتَّيْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا»، این تفصیل و تکمیل بعد از آن اجمال است؛ یک نحوه اجمال، یعنی بساطت، نه اجمالی که با ابهام همراه باشد که در اصول اجمال ما با ابهام و شک همراه است، این جا اجمال یعنی بساطت، فرمود: «أُنزِلَتْهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَمَّلًا وَ أَلْهَمْتُهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا وَ وَرَتَّيْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا»، این تفصیل و این تکمیل بعد از آن اجمال به معنای بساطت است، بله آن اجمال به نحو بساطت همه اینها را به همراه دارد.

پرسش: با توجه به اینکه بعضی از علما<sup>۲</sup> قائل هستند که پیامبر قبل از بعثت نبی<sup>۳</sup> بود و بیان امام سجاد هم این است که «أُنزِلَتْهُ عَلَى نَبِيِّكَ»، سؤال پیش می‌آید که اگر این نزول ... .

پاسخ: نه، با همین نزول نبی<sup>۳</sup> شد!

پرسش: قبل از بعثت؟

پاسخ: با همین نزول نبی<sup>۳</sup> شد! مثل اینکه می‌فرماید این نماینده‌مان را فرستادیم؛ یعنی با همین نام دارد او را نماینده می‌کند. در وضع گاهی این چنین است که می‌گویند شما نماینده من هستید و یک وقت هم می‌گویند که من نماینده

۱. کلی سِعی یعنی حقیقی وجودی که مظاهر آن جلوه‌ای از آن است و حضرت حق از این جهت کلی است که تمام عالم مظاهر وجودی او هستند و این غیر از کلی مفهومی است. این کلی انتزاعی نیست، بلکه انسان با سلوک به آن کلی می‌رسد.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۷؛ «انه كان قبل البعثة مذ اكمل الله عقله في بدو سنن نبياً مؤيداً بروح القدس».

می فرستم؛ یعنی با همین بیان این آقا را نماینده خود قرار می دهد. این جا با همین بیان، وجود مبارک حضرت را نبیّ قرار می دهد.

فرمود: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛ یعنی هر امر مُتَقَن و متن بسته را ما در «لَیْلَةُ قَدَر» تفصیل می دهیم و جدا جدا می کنیم که می شود شب قَدَر و قَدَر، نه شب قضا؛ قضا براساس اصل کلی نظیر ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ یک اصل کلی است، اما چه کسی، در چه لحظه ای و به چه حالتی برسد، این می شود قَدَر که ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>۱</sup> ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾<sup>۲</sup> پس شب قَدَر، شب قَدَر است نه شب قضا؛ لذا فرمود در شبی که ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾

#### رحمت الهی مبانی نزول مقدرات در شب قدر

در آن شب و «لَیْلَةُ مَبَارَكَةِ» این قرآن را نازل کردیم که مقدرات به این سبک نازل می شود: ﴿أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ \* رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ﴾؛ ما اصلاً برای رحمت همه این کارها را انجام دادیم، از طرف ما رحمت است! منتها آنچه شما دریافت می کنید، دو گونه است؛ ما غضب نمی فرستیم! آنچه از طرف ذات اقدس الهی است رحمت است که بعضی این رحمت را می گیرند؛ مثل نسیم که می وزد یا شمس که می تابد؛ اما در هر صورت هر کسی آنچه را که در درون خودش است را حاشا می کند. آن نسیمی که می آید رحمت است، اگر بر بوستان بوزد بوی خوش پیدا می شود و اگر بر «کَنیف»<sup>۳</sup> بوزد بوی بد پیدا می شود. آن نسیمی که می آید و آن بادی که می وزد رحمت است و نوری که می آید این است؛ اگر این نور به جای بد بتابد آن منظره زشت ظاهر می شود و به جای خوب بتابد منظره زیبا ظاهر می شود. فرمود آنچه از طرف ما می آید رحمت است: ﴿رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ ما

۱. سوره رعد، آیه ۸.

۲. سوره قمر، آیه ۴۹.

۳. لغت نامه دهخدا، کَنیف: ظرفی سفالین شبیه به گلدان که درون آن لعاب داده شده است و در گهواره می گذارند تا ادرار کودک در آن جمع شود.

این کار را کردیم! هر حرفی را بزنید ما می‌شنویم، هر کاری که بکنید ما می‌دانیم؛ ولی این کتاب ما هم «نور» است، هم «مُبین» است، هم «تبیان» است، هم قصه‌سراست و هم سخنگو است. ببینید برای این «کتاب مُبین» این اسما را قائل شد؛ «کتاب مُبین» است که هم در این سوره آمده و هم در سوره قبله؛ یعنی سوره «زخرف» ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ و هم در سوره دیگر هست؛ فرمود: این کتاب ﴿يُقْصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي﴾<sup>۱</sup>، این هم هست. ﴿أَمْ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا﴾، این سلطان و سلطنت را برای کلام خودش نازل کرد،

### اهل بیت مفسران واقعی قرآن کریم

آیه ۳۵ سوره مبارکه «روم» این است: ﴿أَمْ أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ﴾؛ ما سلطانی فرستادیم که سخنگوی ما باشد؛ منتها این سخنگو را آن سخن‌شنو باید درک کند! در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه هست، اینکه فرمود قرآن «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ»<sup>۲</sup>، بعد فرمود: «فَاسْتَنْطِقُوهُ»؛ شما اگر توانستید سؤال بکنید، استنطاق کنید و از آن پرسید، «وَلَنْ يَنْطِقَ»؛ با شما که حرف نمی‌زند، «وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ»<sup>۳</sup>، ما سخن‌شنو هستیم و قرآن هم سخنگوی خداست. شما اگر گوش داشته باشید، بله می‌شنوید؛ ولی حرف او را ماها می‌شنویم! اینکه گفتند به اهل بیت مراجعه کنید، برای همین است که واقعاً اینها سخنگو هستند! بارها به عرض شما رسید که تنها فهم قرآن به این ظواهر کلمات نیست. آن کسی که می‌شنود می‌فهمد که گوینده چطور گفته و جبرئیل چطور آمده حرف زده است! یک وقت است که جبرئیل از طرف ذات اقدس الهی می‌گوید بکن! از اینکه بگوید بکن، یعنی می‌توانی انجام بدهی یک کار متوسط است، اما یک وقت با تاکید می‌گوید بکن! یعنی حتماً باید انجام بدهی. جبرئیل چطور گفته و چطور رسانده؟ حضرت فرمود ماها می‌فهمیم که او چه گفته است: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ»

۱. سوره نمل، آیه ۷۶.

۲. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه ۱۳۳.

۳. نهج البلاغة (للصبي صالح)، خطبه ۱۵۸.



خُوطِبَ بِهِ»<sup>۱</sup> گاهی آدم لفظی را می‌بیند، بعد گیر می‌کند که معنای آن چیست؟ وقتی به روایت مراجعه می‌کند، معلوم می‌شود که معنا این است. آن کسی که در مجلس مخاطبه هست، حرف جبرئیل را دارد می‌شنود، او ثنِ صدا را می‌شنود و نحوهٔ صدا را می‌شنود که آیا او با غضب گفته است، به جدّیت گفته یا به آرامش گفته، می‌فهمد که این وجوب است یا استحباب؛ لذا به قُتاده فرمود که شما یک حرف قرآن را نمی‌توانید بفهمید!

پرسش: ... در جواهر بود را نقل کردید.

پاسخ: بله، «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ»<sup>۲</sup> هستند و از آن جا خبر دارند! ما اینها را که در زمین نمی‌شناسیم، فرمود اینها «كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ».

پرسش: ... آن صدای ...

پاسخ: بله دارند.

پرسش: در فضا که پراکنده شده باز دارند؟

پاسخ: نه پراکنده نیست، صدا نیست که موج بگیرد، آن جای دیگر است. مرحوم مفید هم در اُمالی نقل می‌کند و هم کتاب دیگر که بعد از رحلت وجود مبارک امام باقر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) یک وَفَد و هیأتی به نمایندگی حفص - ظاهراً حفص بود - که او نماینده این وَفَد بود، خدمت امام صادق مشرّف شدند برای عرض تسلیت؛ البته اینها هنوز امام صادق را نمی‌شناختند، فکر می‌کردند که پسر رسمی وجود مبارک امام باقر هست، لابد سِمَتی دارد یا شنیدند که مثلاً امامتی دارد. این وَفَد آمدند برای عرض تسلیت، نماینده این وَفَد خدمت امام صادق مشرّف شد و عرض تسلیت کرد و گفت: ما کسی را از دست دادیم، وقتی می‌گفت پیغمبر چنین فرمود، ما دیگر سؤال نمی‌کردیم

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۲.

۲. رک: الغيبة (للعمانی)، ص ۹۳؛ «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ...».

تو که نبودی تا پیغمبر را ببینی! ما چنین کسی را از دست دادیم! چون هیچ شیعه‌ای از حضرت سؤال نمی‌کرد که شما در زمان پیغمبر که نبودی، براساس آن علم غیبی که داشت همه باور می‌کردند. این شخص به امام صادق عرض کرد که ما کسی را از دست دادیم که وقتی حضرت می‌فرمود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)» همه ما با جان و دل می‌پذیرفتیم و هیچ‌کس نمی‌گفت آقا شما که آن وقت نبودی! وجود مبارک امام صادق دید که او به یک تذکره و تنبیهی احتیاج دارد، مقداری تأمل کرد، بعد سر برداشت و فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ يَتَصَدَّقُ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَأَرْبِئَهَا لَهُ فِيهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فَلَوْه»<sup>۱</sup> فرمود خدا چنین فرمود که اگر یکی از شما صدقه بدهید، خدا این صدقه را می‌پروراند، همان طور که شما برّه و بچه آهو را می‌پرورانید و بزرگ می‌کنید. این شخص بجا آمد، بعد از حضرت اجازه خواست و رفت و به همراهان خود گفت که ما کسی را از دست دادیم که اگر می‌گفت پیغمبر چنین فرمود کسی حق نداشت سؤال بکند و اصلاً سؤال نمی‌کرد! الآن کسی به جای او نشست که وقتی می‌گوید خدا چنین فرمود، هیچ کسی حق ندارد از او سؤال بکند! این می‌شود امام صادق! امام یعنی این!

«الیوم» همین کار برای حضرت هم هست! نباید گفت شما که نبودید، درست است که اینها به وسیله پیغمبر این احکام را می‌شنوند، اما این «كُلُّهُمْ نَوْراً وَاحِداً» طور دیگر است! حضرت «بالصراحة» به قتاده فرمود که شما یک حرف از قرآن ارث نبردی! فرمود: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ»، با ما حرف زدند! ما با هم در خدمت پیغمبر بودیم - از آن جایی که نور واحد هستند - ما می‌فهمیم که این‌جا منظور این آیه چیست؟ کسی که واقعاً حرف را می‌فهمد و مخاطب هست، او می‌داند که گوینده چطور گفته است؟ گوینده یک وقت می‌تواند به صورت استفهامی بگوید، گاهی به صورت تجویزی بگوید، گاهی به صورت تحلیلی بگوید و گاهی هم به صورت تحکیمی بگوید؛ همین کلمه بکن! که مثال زده شد، همین‌طور است؛ از این جهت اینها کاملاً می‌فهمند که این آیه چه

۱. الامالی (اللمفید)، ص ۳۵۴.

می‌خواهد بگوید؛ لذا در همین دعای نورانی امام سجاد (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) است که «وَوَزَّيْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسِّرًا»؛ ما وارث این هستیم! در همین بیانات نورانی حضرت در نهج البلاغه هست که با شما حرف نمی‌زند!<sup>۱</sup> با اینکه قرآن حجت ماست و ما هم موظف هستیم که به قرآن مراجعه بکنیم،

## ضرورت و مراحل عرضه احادیث بر قرآن کریم

همه اخبار را به ما گفتند - خبر دو طایفه است و هر دو طایفه را مرحوم کلینی نقل کرد - روایت چه معارض داشته باشد و چه معارض نداشته باشد، اول باید بر «کتاب الله» عرضه بشود.<sup>۲</sup>

حضرت فرمود به نام ما دروغ جعل می‌کنند، ولی به نام قرآن کسی دروغ جعل نمی‌کند! هر چه که از ما نقل شده است، اولین وظیفه شما این است که بر قرآن عرضه کنید. شما باید دو کار کنید: یک، کل قرآن را باید بفهمید! این جا بنویسید، دست به آن زنید و به آن عمل نکنید؛ این به تنهایی حجت نیست. دو، فهمیده و فقیهانه خدمت روایات برسید و روایات را ارزیابی بکنید، سه: این روایت فهمیده را خدمت قرآن ببرید، اگر توانستید و آن عرضه را داشتید که روایات را بر اول تا آخر قرآن عرضه کنید و ببینید مخالف با هیچ آیه‌ای نیست، چهار و پنج از آن به بعد می‌شود حجت. تفسیر هم همین‌طور است! حضرت فرمود به نام ما دروغ زیاد جعل می‌کنند. مرحوم مجلسی را خدا غریق رحمت کند! فرمود این روایت که دارد «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ وَ سَتَكُثُرُ»،<sup>۳</sup> این دلیل است بر اینکه به نام پیغمبر دروغ جعل کردند،<sup>۴</sup> برای اینکه این روایت صادر شده یا صادر نشده، اگر صادر نشده همین روایت دلیل است بر اینکه به نام پیغمبر حدیث جعل کردند، چون این روایت به نام پیغمبر صادر شده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۵۸؛ «فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ».

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۸.

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ «و هذا الخبر على تقديرى صدقه و كذبه يدل على وقوع الكذب عليه ص».

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَّابَةِ وَ سَتَكُثُرُ» و اگر این روایت از پیغمبر صادر

شده باشد، پس یقیناً به نام پیغمبر روایت جعل می‌کنند؛ لذا دو طایفه از نصوص را مرحوم کلینی نقل کرد: طایفه‌ای

که روایت معارض ندارد و طایفه‌ای دیگر همان است که در کتاب‌های اصول ملاحظه کردید که نصوص علاجیه

است. روایت چه معارض داشته باشد و چه معارض نداشته باشد، وقتی معتبر است که بر قرآن عرضه شود. پس

یک محدث باید اوّل تا آخر قرآن در دست او باشد، بعد روایت را عرضه بکند، اگر مخالف نبود می‌شود حجّت،

مخالفت هم مخالفت تباینی است، بعد می‌تواند این روایتی که حالا حجّت شد را مخصّص قرار بدهد، مقررّ قرار بده،

قرینه قرار بده، تخصیص عمومات، تقييد مطلقات و قرینه برای «ذی القرینه»، چون مباین قرآن که نیست، می‌تواند

مخصّص یا مقیّد آن باشد. غرض این است که این ذوات قدسی یکجا باهم بودند، چون باهم بودند؛ لذا فرمود ماها

می‌شنویم و می‌دانیم که مثلاً این آیه چه چیزی را می‌خواهد بگوید.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»